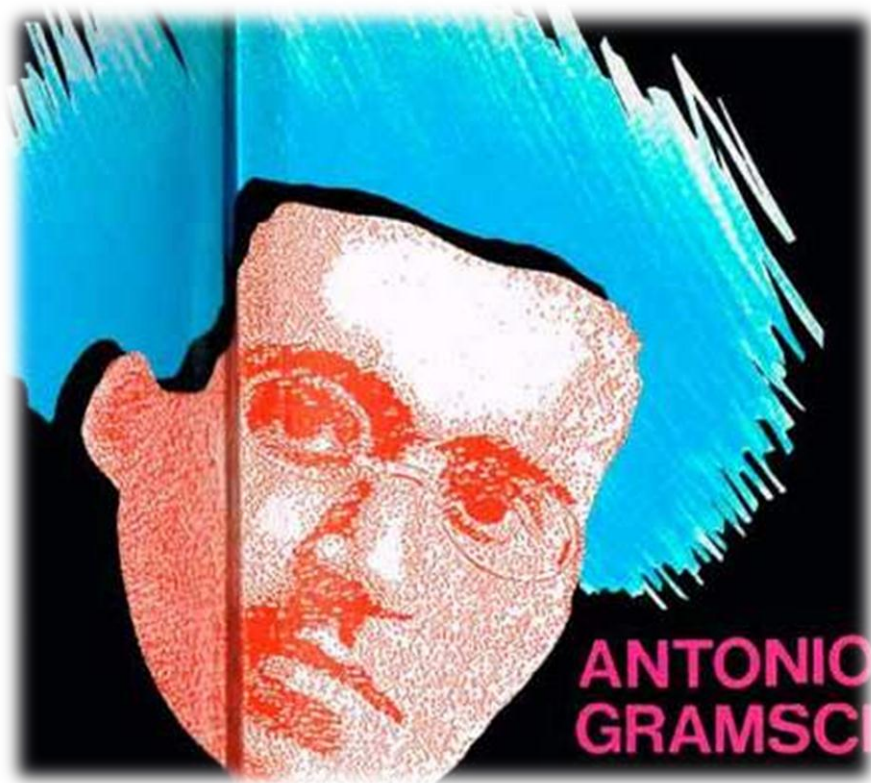


نقد
اقتصاد سیاسی

گرامشی و چالش‌های پیش‌روی چپ:
بلوک تاریخی هم‌چون مفهومی راه‌بردی



پاناگیوتیس سوتیریس / ترجمه‌ی به‌رنگ نجمی

نقد اقتصاد سیاسی

اسفندماه ۱۳۹۶

چکیده: بلوک تاریخی از مفاهیم بنیادین فرآورده‌های نظری آنتونیو گرامشی در **دفترهای زندان** است. این مفهومی است راه‌بردی، و نه توصیفی یا تحلیلی؛ تلاقی‌گاه استراتژی و تحلیل است، و نه ارجاعی به ائتلاف‌های اجتماعی. و نشان‌گر کوشش گرامشی است برای نظریه‌پردازی امکان‌برساختن هژمونی در شکل یک‌پارچه‌اش، یعنی وحدت دیالکتیکی ژرف‌ساخت و روساخت‌ها. از این‌رو، از حیث راه‌بردی، دلالتی است بر این‌که مبارزه برای هژمونی، مبارزه‌ای است برای یک بلوک تاریخی جدید؛ یعنی مفصل‌بندی برنامه‌های گذار، که برخاسته از مبارزه‌ی جمعی، ابتکار و تجربه‌ی زیسته‌ی طبقات فرودست، شکل‌های سازمان‌یابی، کردارها و اندیشه‌ورزی‌های سیاسی جدید است. بدین‌سان، مفهوم بلوک تاریخی پیش‌نهادن راهی است برای بازاندیشی در چالش‌های استراتژیک پیش‌روی چپ، در زمانه‌ای که به‌راستی چالش‌های قدرت سیاسی و هژمونی به چالش‌هایی سرنوشت‌ساز تبدیل می‌شوند.

پیش‌گفتار

به‌تازگی شاهد توجه دگرباره به آثار آنتونیو گرامشی، و انتشار کتاب‌ها و جستارهایی در باب اندیشه‌ی او هستیم، بر بنیاد کار مهم فیلولوژیک/واژه‌شناختی تاریخی که از هنگام نشر متن ویرایش‌یافته‌ی **دفترهای زندان** در سال ۱۹۷۵، صورت پذیرفته است. در نوشتار حاضر می‌کوشم به یک مفهوم تعیین‌کننده در راستای گسترش «کار ناتمام» گرامشی، بلوک تاریخی، پردازم و در جای‌گاه آن در معماری مفهومی کار گرامشی نظر کنم. از منظر جوزپه کُسیپتو (۲۰۱۶)، بلوک تاریخی بیان‌گر کلام نهایی گرامشی درباب مسأله‌ی رابطه‌ی میان ژرف‌ساخت و روساخت‌ها نیست؛ زیرا به‌رغم پیش‌رفت تئوریک این مفهوم به‌ویژه در حوالی سال ۱۹۳۲، در نوشته‌های بعدی او طی سال‌های ۳۵-۱۹۳۳ ظاهر نمی‌شود. اما، سال ۱۹۳۲، چنان‌که پیتر توماس (۲۰۰۹) می‌گوید، دقیقاً لحظه‌ی گرامش‌یابی، لحظه‌ی پدیداری اندیشه‌ی گرامشی با همه‌ی نیروی خلاقه‌اش است. از این‌رو، حتا به‌منزله‌ی یک «مفهوم در حال تکوین»، و پاره‌ای از یک «کار ناتمام» گسترده‌تر، اهمیت خود را حفظ می‌کند.

فرضیه‌ی اصلی من عبارت است از: بلوک تاریخی مفهومی است راه‌بردی، و نه مفهومی توصیفی یا تحلیلی؛ نه یک ائتلاف اجتماعی،^(۱) بل‌که شرایط سیاسی و اجتماعی را روشنی و تعین می‌بخشد که طی آن هژمونی تحقق می‌یابد. مفهوم بلوک تاریخی ناظر بر استراتژی معینی برای [کسب] هژمونی است. مبارزه برای هژمونی، به‌معنای مبارزه‌ی برای تشکیل یک بلوک تاریخی جدید است. هژمونی بالقوه‌ی نیروهای کار، یعنی توانایی واقعی آن‌ها برای تبدیل‌شدن به پیش‌گام یک جبهه‌ی گسترده‌تر، که می‌تواند امکان شکل‌گیری فرآیندی از دگرگونی اجتماعی را رقم زند؛ یعنی دقیقاً برپاداشتن شرایط [تکوین] یک بلوک تاریخی جدید. این به‌معنای یک مفصل‌بندی جدید در میان نیروهای اجتماعی، شکل‌های اقتصادی بدیل در گسست از مناسبات اجتماعی تولید سرمایه‌داری، شکل‌های جدید سازمان‌دهی سیاسی و تصمیم‌گیری دموکراتیک مشارکت‌بنیان است. هم از این‌روست که بلوک تاریخی اشارتی است به وحدت میان ژرف‌ساخت و روساخت‌ها.

از حیث استراتژی چپ معاصر، تکوین یک بلوک تاریخی جدید ارجاعی است به امکان نهفته‌ی برآمدن بدیل‌های واقعی اقتصادی علیه سرمایه‌داری، شکل‌های متفاوتی از سیاست و سازمان‌یابی، گفت‌وگوهای بدیل و روایت‌هایی که توانایی جامعه برای سازمان‌دهی و اداره‌ی خود را به شیوه‌ای متفاوت تحقق می‌بخشد. این امر ناظر بر رابطه‌ی ویژه‌ای میان سیاست و اقتصاد است: یک بلوک تاریخی جدید، شرایط تاریخی ویژه‌ای را مشخص می‌کند که طی آن نه تنها یک ائتلاف اجتماعی جدید به قدرت می‌رسد، بل که قادر می‌شود شکل اقتصادی خاص و راه‌برد اجتماعی خود را اعمال کند.

بلوک تاریخی دربرگیرنده‌ی رابطه‌ی ویژه‌ای میان توده‌ی بی‌شمار طبقات فرودست و فعالیت‌های فکری جدید است، هم‌راه با ظهور شکل‌های نوینی از عقلانیت سیاسی - انتقادی در مقیاس توده‌ای. در باب سازمان‌های سیاسی نیز، متکی بر کیفیت خاصی از رهبری با ریشه‌های استوار، مشارکتی و بسیج توده‌ای است، که بیان‌گر یک «رابطه‌ی اندام‌وار» مابین رهبران و رهروان است. و هنگامی که سخن از سیاست هژمونی پرولتری می‌رود، دلالتی است بر حضور سیاست‌ورزی توده‌ای و پروراندن جمعی بدیل‌ها؛ هم‌چنین بر فعلیت شکل‌های سیاسی و اقتصادی نو، و ساخت‌وپرداخت کاملی از آنچه می‌توانیم از استراتژی انقلابی در گسترده‌ترین معنای آن بجوییم.

برای اثبات فرضیه‌ام، شرحی از مأخذهای بلوک تاریخی در **دفترهای زندان** به دست می‌دهم. از ارتباط بلوک تاریخی با مطالعه‌ی گرامشی درباره‌ی مفهوم اسطوره در کار ژرژ سورل [۱۹۲۲-۱۸۴۷] آغاز می‌کنم. سپس، برای تحکیم فرضیه‌ام، ردّ گسترش مفهوم بلوک تاریخی را در **دفترهای زندان** پی گرفته و نشان می‌دهم که این مفهوم به‌واقع شامل یک استراتژی معطوف به هژمونی است. و سرانجام، سودمندی این مفهوم را در پیوند با بحث‌های راه‌بردی معاصر در چپ برمی‌رسم.

۱. از اسطوره‌ی سورل به سوی بلوک تاریخی

پرسش «فیلولوژیک» در باب رابطه‌ی میان بلوک تاریخی و «اسطوره»ی سورل، برگرفته از فرازی از دفتر چهارم است که به اهمیت روساخت‌ها می‌پردازد؛ قلمرویی که مردم نسبت به شرایط خود، و رابطه‌ی ضروری میان ژرف‌ساخت و روساخت‌ها آگاهی می‌یابند. در این جاست که گرامشی به «مفهوم 'بلوک تاریخی' سورل» اشاره می‌کند. (گرامشی، ۱۹۷۷a، ۴۳۷؛ Q4، §۱۵)^(۲)

در پاسخ به این پرسش، من به تاسی از فایو فروسینی (۲۰۰۳، ۹۳)، بر این باورم که «برای گرامشی بلوک [تاریخی] نه در خدمت اندیشیدن به اعتبار 'اسطوره‌ها' از منظر روان‌شناختی، بل که اندیشیدن به شیوه‌ای است که در آن این اعتبار وجهی معرفت‌شناختی می‌یابد، و یک واقعیت مؤثر تاریخی است.» مفهوم بلوک تاریخی در نزد گرامشی منحصر به ساختارهای ایدئولوژیک نیست که کنش سیاسی توده‌ای را برمی‌انگیزند، بل که ناظر بر یک استراتژی سیاسی است. در کار سورل اشاره‌ای به مفهوم «بلوک تاریخی» دیده نمی‌شود. والتینو گراتانا معتقد است که گرامشی گرچه در زندان به تأمل‌هایی درباره‌ی **خشونت** سورل دسترسی نداشت، اما ارجاع‌های سورل به اسطوره‌ها را در ذهن خویش داشت؛ به‌ویژه تأکید او بر این که این تصویرها را

باید به صورتی یک پارچه در نظر گرفت (در ایتالیایی: *prenderli in blocco*)، هم چون نیروهایی تاریخی - احتمالاً از یک مأخذ در کتابی به قلم جُوانی مالاگودی. (گراناتا، در گرامشی، ۱۹۷۷a، ۲۶۳۲)

اینک، گفت‌آوردی کامل از پیش‌گفتار سورل بر کتاب تأمل‌هایی درباره‌ی خشونت:

مردانی که در جنبش‌های اجتماعی بزرگ شرکت می‌کنند، همواره تصویری از حضور خود به دست می‌دهند در قالب نگاره‌هایی از نبرد، که نشان‌گر پیروزی قطعی آرمان‌شان است. مایل‌ام نام «اسطوره» را بر این ساختارها بنهم، که معرفت به آن‌ها برای مورخان واجد اهمیت به‌سزایی است: اعتصاب عمومی سندیکالیست‌ها و انقلاب مصیبت‌بار مارکس در شمار این اسطوره‌ها هستند... می‌خواهم نشان دهم که نباید ما چنین دسته‌هایی از تصاویر را به‌گونه‌ای بکاویم که هر یک را به بن‌مایه‌هایش تجزیه کنیم، بل که باید آن‌ها را به صورتی یک‌پارچه در نظر آوریم، چونان نیروهای تاریخی. (سورل، ۱۹۹۹، ۲۰)

ژرژ سورل در واقع بر گرامشی جوان تأثیر گذاشت، و گرامشی تأکید داشت که «سورل به‌هیچ‌رو مسئولیتی در قبال خامی و کوتاه‌بینی فکری هواخواهان خود ندارد، به‌همان‌سان که مارکس در قبال ادعاهای ایدئولوژیک پوچ 'مارکسیست‌ها' (گرامشی، ۱۹۷۷b، ۳۳۰).^(۳) در *دفترهای زندان*، گرامشی با وضوح بیش‌تری به کاستی‌های دیدگاه سورل نظر می‌کند. از این‌رو، چنان‌که گیدو لیگوری تأکید دارد (۲۰۰۹b)، به‌رغم روی‌کرد انتقادی گرامشی به خودانگیخته‌گرایی سورل و مخالفت او با ژاکوبینسم (بازنگری مثبت در ژاکوبینسم از ویژگی‌های چشم‌گیر *دفترهای زندان* است)، گفت‌وگوی او با درون‌مایه‌های سورلی هم‌چنان ادامه دارد. در *دفترهای زندان*، اسطوره‌ی سورلی به پاره‌ی گسترده‌تری از کوشش گرامشی برای اندیشیدن به پرسش‌های ایدئولوژی و سیاست، و یک نظریه‌ی جدید درباره‌ی کنش و سوژگی سیاسی تبدیل می‌شود. «گرامشی اسطوره‌ی سورلی را در خانواده‌ای از بن‌واژه‌ها و مفهوم‌هایی نهاد که دریافت او را از ایدئولوژی هم‌چون تصویری از جهان و مجموعه‌ای از باورها مشخص می‌کردند، که به سوژگی جمعی به‌مثابه‌ی بنیاد کنش سیاسی شکل می‌دهند.» (لیگوری، ۲۰۰۹a، ۵۴۳)

نزد گرامشی، اسطوره‌ی سورلی می‌تواند با استفاده‌ی کروچه از مفهوم شور پیوند داشته باشد: «... نه می‌توان گفت شورِ کروچه چیزی متفاوت از 'اسطوره‌ی سورلی' است؛ آن شور دلالتی است بر یک مقوله، لحظه‌ی روحی / معنوی عمل (گرامشی، ۱۹۹۵، ۳۸۹؛ ۱۹۷۷a، ۸-۱۳۰۷؛ Q1۰۱۱، §۴۱۷). بدین‌سان، او صورت‌بندی «خردورزانه و روشن‌گرانه»ی کروچه را درمی‌یابد (گرامشی، ۱۹۹۵، ۹۰-۳۸۹؛ ۱۹۷۷a، ۱۳۰۸؛ Q1۰۱۱، §۴۱۷)، و تأکید می‌کند که دریافت سورل از ژرفای نظری بیش‌تری برخوردار است، با وجود این واقعیت که توصیه‌های سیاسی او کنار نهاده شده‌اند. این گواهی است بر پیشرفت نظری خودِ گرامشی، از دیدگاه‌های او در سال‌های ۲۱-۱۹۱۹ به‌سوی نظریه‌ی هژمونی پرولتری، که طی آن کشف زودهنگام گرامشی از نقش شوراهای کارخانه به‌منزله‌ی شکل‌های خودسازمان‌یابی پرولتری رها نمی‌شود، بل که با نظریه‌ی دست‌گاه هژمونی پرولتری بالقوه جای‌گزین می‌شود. لیگوری تأکید کرده است که چه‌گونه پیوند گرامشی با کار سورل، در پافشاری نخستین او بر شالوده‌ریزی سیاست انقلابی بر پایه‌ی واقعیت اجتماعی و احساس‌های خودانگیخته‌ی توده‌های فرودست کارساز بوده است؛ و

چه‌گونه تکامل اندیشه‌ی گرامشی به صورت‌بندی دوباره‌ی این تم‌ها می‌انجامد، به‌گونه‌ای که به فراسوی افق‌های سورل گسترش می‌یابد.

لزوم شالوده‌ریزی کنش سیاسی انقلابی بر پایه‌ی واقعیت اجتماعی و احساس خودانگیخته‌ی توده‌ها، عزیمت از موقعیت فرودستان به‌منظور افزایش توانایی شناخت و خودحکومتی؛ همه تم‌های سورلی هستند، که پابرجا ماندند؛ اما آن‌ها از «بن‌مایه‌های عقلانی و ادبی» خود جدا شده بودند، و این از جمله کاستی‌های سورل به‌شمار می‌رفت. وفاداری به جنبش کمونیستی، به‌شیوه‌ای همواره آگاهانه‌تر و دائمی در خلاصی از القاهای سورلی... برای گرامشی نفی مرحله‌ی پیشین نبود، بل که یک صورت‌بندی دوباره و انضمامی بود، بدون نخوت و با هدف ایجاد انسجام و یک‌دستی، حتا از جنبه‌های مثبت حاضر در اندیشه‌ی سورل. (لیگوری، ۲۰۰۹a، ۷۸۳)

گرامشی به‌عنوان بخشی از سنجش‌گری مفهومی و کوشش برای صورت‌بندی دوباره‌ی ماتریالیسم تاریخی، در عین بازنگری هم‌هنگام در دفترهای زندان درون‌مایه‌های سورلی را از دور خارج می‌کند. این امر از دفتر سیزدهم (یادداشت‌هایی درباره‌ی ماکیاولی) پیداست؛ آن‌جا که او، کاستی‌ره‌یافت سورل را فروماندن از توجه به سازمان‌دهی کنش سیاسی - جمعی پرولتری (و اندیشه‌ورزی) در قالب حزب، و بیتوته‌کردن در قلمرو محدود اتحادیه‌ی کارگری و اعتصاب عمومی به‌منابه‌ی برترین شکل‌های کنش سیاسی می‌خواند.

سورل هرگز از مفهوم خود از ایدئولوژی به‌منزله‌ی اسطوره، به‌سوی شناخت حزب سیاسی فراتر نرفت؛ بل که یک‌باره در مرز ایده‌ی اتحادیه‌ی کارگری متوقف ماند. درست است که سورل کامل‌ترین تجلی این «اسطوره» را نه در اتحادیه‌ی کارگری هم‌چون سازمان اراده‌ی جمعی، بل که در اقدام عملی آن - نشان یک اراده‌ی جمعی که از پیش عمل می‌کرده - می‌یافت. [از نظر او] بزرگ‌ترین دست‌آورد این اقدام عملی برپایی اعتصاب عمومی است؛ یعنی به‌تعبیری یک «عمل منفعل» از نوع سلبی و مقدماتی... عملی که با فاز «فعال و سازنده»ی خود رودررو نمی‌شود. (گرامشی، ۱۹۷۱، ۱۲۷؛ ۱۹۷۷a، ۵۷-۵۶، ۱۳، Q13، §1)

می‌توان نتیجه گرفت که گرچه یکی از خاست‌گاه‌های مفهوم بلوک تاریخی، مواجهه‌ی گرامشی با درون‌مایه‌های سورلی است، اما قلمروی آن به فراسوی مرزهای درک اسطوره، و به‌سوی دریافتی‌راه‌بردی‌تر از پراتیک سیاسی گسترش می‌یابد.

۲. خوانش گرامشی از مفهوم بلوک تاریخی

پس از روشنی‌بخشیدن به جای‌گاه نظری و معرفت‌شناختی مفهوم بلوک تاریخی^۲ در پیوند با «اسطوره»ی سورلی، اینک می‌توانیم ردّ گسترش مفهوم‌پردازی آن را در دفترهای زندان پی بگیریم.

پیش از هر چیز، بلوک تاریخی اشاره‌ی است به وحدت (دیالکتیکی) تمامیت اجتماعی^(۴) و رابطه‌ی میان گرایش‌های مادی و بازنمایی‌های ایدئولوژیکی، و اهمیت چنین رابطه‌ای هم‌چون شرط پراکسیس انقلابی. در دفتر هفتم، مفهوم بلوک تاریخی^۵ پاره‌ای از نقد گسترده‌تر گرامشی به فلسفه‌ی کروچه را تشکیل می‌دهد. مفهوم بلوک تاریخی در نزد گرامشی هم‌سنگ «روح» در اندیشه‌ی ایدئالیستی کروچه است، و ارجاعی به یک کنش دیالکتیکی و فرآیند تمایزگذاری در میان لحظه‌های مختلف یک کلیت اجتماعی، که وحدت واقعی آن‌ها را انکار نمی‌کند. در مقابل فهم کروچه از استقلال لحظه‌های کلیت اجتماعی (دیالکتیک تمایزهای او)،^(۵) گرامشی دریافتی دیالکتیکی از رابطه‌ی میان ژرف‌ساخت و روساخت‌ها را در برابر هرگونه درک ایدئالیستی از استقلال سیاست نهاد. این دریافتی ماتریالیستی از تاریخ و سیاست است که ویژگی سیاست، و به‌ویژه سیاست انقلابی، را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ بی‌آن‌که به ورطه‌ی تلقی ایدئالیستی از سیاست هم‌چون کنشی خودسامان فروافتد.

مفهوم بلوک تاریخی در ماتریالیسم تاریخی هم‌سنگ فلسفی «روح» در فلسفه‌ی کروچه است: طرح کنش دیالکتیکی و فرآیندی از تمایزگذاری‌ها در زمینه‌ی «بلوک تاریخی» به‌معنای نفی وحدت واقعی آن نیست. (گرامشی، ۲۰۰۷، ۱۵۷؛ ۱۹۷۷ا، ۸۵۴؛ QV، §۱)

در روایت دیگری از این قطعه، در دفتر دهم، بلوک تاریخی به فرآیند وحدت واقعیت‌ها ارتباط می‌یابد؛ و به‌منزله‌ی «واکنش فعال انسان به ژرف‌ساخت» و در تقابل با هرگونه دوگانه‌انگاری و مفهوم متافیزیکی از ساختار فهمیده می‌شود:

این ادعای کروچه که فلسفه‌ی پراکسیس ژرف‌ساخت را از روساخت‌ها «جدا» می‌کند، و بدین‌سان بازگشتی است به دوگانه‌انگاری الاهیاتی؛ و «ژرف‌ساخت چونان خدایی پنهان» را مُسَلِّم می‌انگارد، درست نیست... این راست نیست که فلسفه‌ی پراکسیس ژرف‌ساخت را از روساخت‌ها «جدا» می‌کند؛ در حالی‌که، برعکس، توسعه‌ی آن‌ها را عمیقاً در پیوند با یک‌دیگر و ضرورتاً متقابل و درهم‌تنیده می‌نگرد... ژرف‌ساخت حتا به‌گونه‌ای استعاری نیز نمی‌تواند به «خدایی پنهان» تشبیه شود... آیا عبارت «آموزگار خود می‌بایست بیاموزد» در **تزهایی درباره‌ی فوئرباخ**، رابطه‌ی ضروری واکنش فعال انسان به ژرف‌ساخت را مفروض ندارد و، از این‌رو، بر فرآیند وحدت واقعیت‌ها پای نمی‌فشارد؟ طرح مفهوم «بلوک تاریخی» از جانب سورل، به‌دقت و به‌طور کامل این وحدت را که فلسفه‌ی پراکسیس مدافع آن است، فراچنگ می‌آورد. (گرامشی، ۱۹۹۵، ۴۱۴؛ ۱۹۷۷ا، ۱۳۰۰؛ Q1۰۱۱، §۴۱۱)

در دفتر هشتم نیز شاهد کوشش مشابهی هستیم برای کاربرد مفهوم بلوک تاریخی در مواجهه با ایدئالیسم کروچه‌ای، بدون فروافتادن به ورطه‌ی برخی برداشت‌های جبرباورانه یا متافیزیکی از ژرف‌ساخت. در آن‌جا، گرامشی بر هم‌انستگی تاریخ و سیاست، و هم‌سانی میان «طبیعت و روح» در یک دیالکتیک لحظه‌های متمایز در درون یک کلیت اجتماعی تأکید می‌کند، که نظریه‌ای ماتریالیستی از استقلال نسبی سیاست به‌دست می‌دهد.

کنش سیاسی می‌بایست چه جای‌گاهی در یک اندیشه‌ی منطقی، منسجم و سامان‌مند از جهان، در یک فلسفه‌ی پراکسیس، اشغال کند؟ ره‌یافت کروچه مبتنی است بر لحظه‌های تمایزیابی روح، و تأکید او بر لحظه‌ی پراتیک - یک روح عملی که خودسامان و مستقل است - ولو آن‌که به میانجی دیالکتیک تمایز، دایره‌وار به کل واقعیت

چفت شده باشد. در فلسفه‌ی پراکسیس، که در آن همه چیز پراتیک است، تمایزگذاری نه در میان لحظه‌های روح مطلق، بل که مابین ژرف‌ساخت و روساخت‌هاست. بدین‌سان، مسأله عبارت است از تعیین موضع دیالکتیکی کنش سیاسی در قالب تمایزیابی در گستره‌ی روساخت‌ها. به کدامین مفهوم می‌توان تاریخ را با سیاست و، از پیش، همه‌ی زندگی را با سیاست هم‌سان انگاشت؟ چه‌گونه می‌توان کل نظام روساخت‌ها را به‌منزله‌ی (نظامی از) تمایزیابی‌های سیاسی تصور کرد و، از این‌رو، مفهوم تمایزیابی را در فلسفه‌ی پراکسیس باب کرد؟ آیا می‌توان حتی از دیالکتیک تمایزها سخن گفت؟ مفهوم بلوک تاریخی به‌معنای وحدت طبیعت و روح؛ وحدت متضادها و متمایزهاست. (گرامشی، ۲۰۰۷، ۲۷۱؛ ۱۹۷۷a، ۹۷۷؛ Q۸، §۶۱)^(۶)

در دفتر هفتم، گرامشی بلوک تاریخی را به نیروی ایدئولوژی و هم‌چنین به رابطه‌ی میان ایدئولوژی‌ها و نیروهای مادی پیوند زده و تأکید می‌کند که در حقیقت این رابطه یک وحدت دیالکتیکی اندام‌وار است، و تمایزگذاری‌ها تنها ارزش «تشریحی» دارند. و از این‌رو، یک «خوانش ضدجبرباورانه و ضداقتصادگرایانه از مارکس» را پیش می‌نهد. (لیگوری، ۲۰۱۵، ۷۴)

به‌نظم واکاوی این گزاره‌ها معطوف به تحکیم مفهوم بلوک تاریخی است، که نیروهای مادی، محتوا، و ایدئولوژی‌ها، شکل آن‌را برمی‌سازند. گرچه این تمایزگذاری میان شکل و محتوا، صرفاً ارزش تشریحی دارد؛ از آن‌رو که به‌لحاظ تاریخی تصور نیروهای مادی بدون شکل ناممکن است، و ایدئولوژی‌ها بدون نیروهای مادی تصورهای فردی خواهند بود. (گرامشی، ۱۹۷۱، ۳۷۷؛ ۱۹۷۷a، ۸۶۹؛ Q۷، §۲۱)

رابطه‌ی دیالکتیکی تنگاتنگ میان مناسبات اجتماعی تولید و «مجموعه‌ی متناقض و درهم‌تافته‌ای از روساخت‌ها» پایه‌ای برای یک سمت‌گیری انقلابی استراتژیک فراهم می‌آورد. هرچند به‌نظر می‌رسد که گرامشی عمدتاً در چارچوب نظام ایدئولوژی‌ها می‌اندیشد، به‌نظم در این‌جا شاهد تغییری در مرزهای سنجش‌گری مفهومی گرامشی هستیم: از «بلوک تاریخی» به‌مثابه‌ی نظریه‌پردازی درباب رابطه‌ی میان ژرف‌ساخت و روساخت‌ها، به «بلوک تاریخی» به‌منزله‌ی مفهومی راه‌بردی. از سویی، ستیز اجتماعی هم از مجرای روساخت‌ها - به‌سبب خصلت «درهم‌تافته، متناقض و ناسازگار» آن‌ها - و از هم طریق مناسبات اجتماعی تولید جریان می‌یابد. و از دیگر سو، ارجاع به ایدئولوژی‌ها نه هم‌چون یک «بازتاب» ساده، بل که می‌بایست به‌عنوان نوعی عقلانیت سیاسی و اندیشه‌ی راه‌بردی تلقی شود، که قادر به «انقلابی کردن پراکسیس» است.

ژرف‌ساخت و روساخت‌ها، یک «بلوک تاریخی» را شکل می‌دهند. به‌عبارت دقیق‌تر، مجموعه‌ی درهم‌تافته، متناقض و ناسازگار از روساخت‌ها، که بازتاب مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی تولید است. از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که تنها یک نظام فراگیر از ایدئولوژی‌ها، انعکاسی عقلانی از تضادهای ژرف‌ساخت به‌دست می‌دهد، و وجود شرایط عینی برای انقلابی کردن پراکسیس را نشان می‌دهد. اگر یک گروه اجتماعی شکل بگیرد که صددرصد در سطح ایدئولوژیک هم‌گون باشد، این بدان معناست که مقدمات انقلابی کردن [پراکسیس] صددرصد مهیاست؛ به‌دیگرسخن، «عقلانی» واقعی‌فعال و بالفعل است. این استدلال مبتنی است بر کنش متقابل و ضروری

میان ژرف‌ساخت و روساخت‌ها؛ کنشی که چیزی جز فرآیند دیالکتیکی واقعی نیست. (گرامشی، ۱۹۷۱، ۳۶۶؛

۱۹۷۷a، ۵۲-۱۰۵۱، Q۸، §۱۸۲)

از این رو می‌توان گفت، بلوک تاریخی دقیقاً مفهومی است که ما را به اندیشیدن درباره‌ی وحدت و مناسبات متقابل میان اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی، در گستره‌ی نظریه‌ی هژمونی و دولت فراگیر (integral State) گرامشی، توانا می‌سازد. این نکته‌ی است که نویسندگانی نظیر ژاک تکسیه^(۷) و فابیو فروسینی^(۸) بر آن تأکید کرده‌اند.

گرامشی در یادداشتی که نخست در دفتر هشتم ظاهر شد و سپس تا حدی در دفتر دهم گسترش یافت، با استفاده از مفهوم بلوک تاریخی به نقد دیدگاه کروچه درباره‌ی تاریخ اخلاقی - سیاسی می‌پردازد. مواجهه‌ی گرامشی با این نگرش، بخش مهمی از کوشش او در راستای بازاندیشی سیاست انقلابی به‌مثابه‌ی یک سیاست [معطوف به] هژمونی است. تاریخ اخلاقی - سیاسی پاسخ ایدئالیستی کروچه بود به آن‌چه او تقلیل‌گرایی اقتصادی مارکسیسم می‌خواند. گرامشی این مفهوم را به‌هدف ارائه‌ی روایت خود از یک ماتریالیسم تاریخی غیراقتصادگرایانه دگرگون ساخت، چندان‌که اهمیت سیاست، ایدئولوژی و هژمونی را ناچیز نشمرد. بلوک تاریخی هم‌چون رابطه‌ی مناسبات اجتماعی و اقتصادی با شکل‌های ایدئولوژیک - سیاسی، بستری نظری برای مفهوم تاریخ اخلاقی - سیاسی را فراهم آورد.

در بازسازی دوره‌های تاریخی گوناگون، محتوای اجتماعی - اقتصادی با شکل اخلاقی - سیاسی در یک بلوک تاریخی به‌طور مشخص انطباق می‌یابد. تاریخ اخلاقی - سیاسی تا آن‌جا که مفهوم بلوک تاریخی را نادیده می‌گیرد، چیزی فراتر از یک نمایش جدلی از گزاره‌های فلسفی بیش‌وکم جذاب نیست. اما، این دیگر تاریخ نیست. (گرامشی، ۱۹۹۵، ۳۶۰؛ ۱۹۷۷a، ۱۰۹۱؛ ۳۸-۱۲۳۷، Q۸، §۲۴۰؛ Q۱۰۱، §۱۳)

گرامشی در بخش فشرده‌ی یکم از دفتر دهم، به بلوک تاریخی به‌عنوان یک جنبه‌ی بسیار اساسی از فلسفه‌ی پراکسیس می‌پردازد، که می‌توانست به پرسش‌هایی پاسخ دهد که دریافت کروچه از تاریخ اخلاقی - سیاسی پیش می‌نهاد. در این بخش، هژمونی و بلوک تاریخی به‌لحاظ نظری به قطعی‌ترین شکل به‌هم مربوط می‌شوند.

از این رو، باید به اندیشه‌ی کروچه به‌اعتبار اهمیت ره‌گشای آن ارج نهاد. زیرا می‌توان گفت، روی کرد او به‌طرز عمیقی توجه به سازه‌های فرهنگی و ایده‌ها هم‌چون بن‌مایه‌های سلطه‌ی سیاسی، به نقش روشن‌فکران بزرگ در قلمرو دولتی، و به لحظه‌ی هژمونی و هم‌رأیی به‌مثابه‌ی شکل ضروری بلوک تاریخی معین را برانگیخته است. بدین‌سان، تاریخ اخلاقی - سیاسی یکی از بنیان‌های تأویل تاریخی است. (گرامشی، ۱۹۹۵، ۳۳۲؛ ۱۹۷۷a، ۱۲۱۱؛

Q۱۰۱)

بلوک تاریخی هم‌چنین نقش مهمی در کوشش گرامشی در نقد هرگونه نظریه‌ی غیرتاریخی و فردباورانه درباب «سرشت انسانی» و «انسان به‌طور عام» بازی می‌کند. او به‌نحوی بسیار بدیع (و عمیقاً مربوط) مدعی می‌شود که «انسان باید هم‌چون یک بلوک تاریخی انگاشته شود.» این عبارت، بینش مارکس را در تزهایی درباره‌ی فوئرباخ (ذات انسانی انتزاعی نیست که در هر

تک‌فرد لانه کرده باشد. ذات انسانی در واقعیت خویش مجموعه‌ی مناسبات اجتماعی است.^(۹) با جنبه‌ی فعال و سیاسی مبارزه برای دگرگونی اجتماعی، و پافشاری بر ویژگی راه‌بردی مفهوم بلوک تاریخی در هم می‌آمیزد.

انسان باید هم‌چون یک بلوک تاریخی مرکب از عناصر صرفاً فردی و ذهنی، و جمعی و عینی یا مادی انگاشته شود، که فرد با آن در یک رابطه‌ی فعال قرار می‌گیرد... سنتز عناصر سازنده‌ی فردیت «فرد» است؛ اما این امر نمی‌تواند تحقق و گسترش یابد، بدون فعالیت معطوف به بیرون، بدون تغییر مناسبات بیرونی، چه با طبیعت به درجه‌های گوناگون، و چه با انسان‌های دیگر در قلمروهای اجتماعی مختلف، که در آن می‌زیند تا گسترده‌ترین آن‌ها، که همه‌ی نوع انسان را در بر می‌گیرد. از این‌روست که می‌توان گفت، انسان از بنیاد «سیاسی» است؛ زیرا از طریق فعالیت آگاهانه و دگرگون‌کننده‌ی معطوف به انسان‌های دیگر است که انسان می‌تواند «انسانیت» و «سرشت انسانی» خود را متحقق سازد. (گرامشی، ۱۹۷۱، ۳۶۰؛ ۱۹۷۷، ۱۳۳۸، Q1.011، §۴۸)^(۹)

گرامشی در نامه‌ی به تونیا شوکت، به تاریخ نهم مه ۱۹۳۲، چکیده‌ی انتقاد خود را از مفهوم ایدئالیستی کروچه از تاریخ «اخلاقی - سیاسی» به دست می‌دهد. از منظر گرامشی، «ماتریالیسم تاریخی تاریخ اخلاقی - سیاسی را نادیده نمی‌انگارد، زیرا این تاریخ لحظه‌ی «هژمونی» است.» گرچه، «کروچه چنان غرق روش و زبان نظری خویش است که جز برحسب آن‌ها داوری نتواند کرد؛ هنگامی که می‌نویسد، در فلسفه‌ی پراکسیس ژرف‌ساخت هم‌چون یک خدای پنهان است. این می‌توانست درست باشد، هرآینه فلسفه‌ی پراکسیس یک فلسفه‌ی نظرورزانة (speculative) می‌بود و نه یک ماتریالیسم تمام‌عیار (گرامشی، ۲۰۱۱، مجلد دوم، ۱۷۲). گرامشی، کروچه را به ناتوانی در نگارش تاریخ اروپا از منظر شکل‌گیری یک بلوک تاریخی متهم می‌کند.

آیا می‌توان به تاریخی یک‌پارچه و بازسازی‌شده از اروپا اندیشید که از سال ۱۸۱۵ آغاز می‌شود؟ اگر بتوان تاریخ اروپا را از منظر یک بلوک تاریخی روایت کرد، ناممکن است بتوان انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئونی را از آن حذف کرد، که مبنای «حقوقی - سیاسی» کل مجموعه‌ی اروپای تاریخی، و لحظه‌ی زور و مبارزه را تشکیل می‌دهد. کروچه به سراغ لحظه‌ی پسین می‌رود؛ لحظه‌ی که نیروهای رهاشده‌ی پیشین به تعادل می‌رسند، به تعبیری، «کاتارسیس/پالایش» می‌یابند، و لحظه‌ی یک رخداد مجزا را رقم می‌زنند، که او مدل‌واره‌ی تاریخی خود را بر آن پی می‌افکند. (گرامشی، ۲۰۱۱، مجلد دوم، ۷۲-۱۷۱)

نقش بلوک تاریخی در معماری مفهومی دفترهای زندان به نقد ایدئالیسم کروچه‌ای محدود نمی‌شود. سیاست هژمونی پرولتری، جهت‌گیری بالقوه‌ی کارگران به سوی یک بلوک تاریخی جدید است. هم از این‌روست که بلوک تاریخی در یادداشتی درباره‌ی تناسب نیروها در دفتر نهم ظاهر می‌شود، و سپس در یادداشتی در پیوند با ساختار حزب‌ها در طی دورانی از بحران ارگانیک در دفتر سیزدهم.^(۱۰) گرامشی بر اهمیت ابتکارهای سیاسی در راستای رهایی اقتصادی و توانایی نهفته‌ی یک بلوک تاریخی جدید پافشاری می‌کند:

از آن‌جا که دو نیروی «همانند» جز از راه یک رشته سازش‌ها، یا به نیروی اجبار (نظامی)؛ از راه به هم پیوستن هم‌چون متحدان یک‌دیگر، یا تبعیت اجباری یکی از دیگری، نمی‌توانند در درون یک سازواره‌ی جدید به هم

چفت شوند؛ این پرسش به میان می‌آید که آیا یکی از آن دو، از نیروی لازم برخوردار، و در بهره‌گیری از آن

«فعال» است؟ (گرامشی، ۱۹۷۱، ۱۶۸؛ ۱۹۷۷ا، ۱۱۲۰، ۱۶۱۲؛ ۱۹۷۰، ۴۰؛ ۱۳؛ ۲۳)

گفت‌آورد فوق، تأکیدی بر این بینش گرامشی است که برآمدن یک بلوک تاریخی جدید، به‌عنوان وحدت دیالکتیکی شکل‌های اقتصادی و سیاسی / ایدئولوژیک، به‌هیچ‌رو پی‌آمد یک گرایش «عینی» نیست، بل که نتیجه‌ی بالقوه‌ی یک پروژه و ابتکار سیاسی در عرصه‌ی ستیزگرانه و تعارض‌آمیز مبارزه‌ی طبقاتی است. لازمه‌ی تکوین یک بلوک تاریخی جدید، شکل‌گیری یک اراده‌ی جمعی، و مداخله در قلمرو ستیز اجتماعی و سیاسی است.^(۱۱) از پی‌فروسینی، اینک می‌توان گفت که «دیالکتیک تمایزها»ی کروه‌ای و بلوک تاریخی گرامشایی دو مفهوم بدیل از هژمونی را پیش می‌نهند: یکی ناظر بر «نهان‌ساختن هم‌ستیزی» و آن دیگری «ساخت‌وپرداخت نظری و عملی گسترش هم‌ستیزی». (فروسینی، ۲۰۰۳، ۱۳۵)^(۱۲)

اشاره به بلوک تاریخی «سیاسی - اقتصادی» هم‌چنین از آن‌رو مهم است که گستره‌ی این مفهوم آشکارا مرزهای روساخت‌ها را درمی‌نوردد و ساختار اقتصادی و استراتژی‌های طبقاتی موجود را دربر می‌گیرد، و شامل مجموعه‌ی مناسبات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی است. ژاک تکسیه، لزوم توجه‌ی دقیق به بازتعریف گرامشی از «جامعه‌ی مدنی» را یادآور می‌شود، و این‌که چه‌گونه سلسله‌ی از کردارهای سیاسی و ایدئولوژیکی، روابط، و باورها را فرامی‌گیرد، که از جانب مناسبات اجتماعی تولید مشروط می‌شوند.^(۱۳) جامعه‌ی مدنی علاوه بر گستره‌ی هژمونی سیاسی و فرهنگی، دربرگیرنده‌ی فعالیت‌های اقتصادی نیز هست. گرچه گرامشی ساختار اقتصادی را از جامعه مدنی متمایز می‌کند، مفهوم‌های بنیادین گرامشی از «انسان اقتصادی» و «بازار مقرر» (determinate market)، بر حضور جنبه‌هایی از فعالیت و رفتار اقتصادی در قلمرو جامعه مدنی دلالت دارند. برآمدن یک بلوک تاریخی جدید هم‌هنگام ظهور یک «انسان اقتصادی» جدید و یک پیکربندی جدید از جامعه مدنی نیز هست (تکسیه، ۱۹۸۹، ۶۱). از این‌رو، مبارزه برای هژمونی در گرو پی‌ریزی یک بلوک تاریخی جدید هم‌چون مفصل‌بندی جدیدی از اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی است: «کسب هژمونی یک مبارزه‌ی اجتماعی است که دگرگونی رابطه‌ی نیروها در یک وضعیت معین را در آماج خود دارد. برای آن‌که دگرگونی مناسبات تولیدی میسر شود، باید یک بلوک تاریخی - سیاسی برچیده، و یک بلوک تاریخی نوین ساخته شود. (تکسیه، ۱۹۷۹، ۶۷)

کریستین بوسی - گلوکسمن بر لزوم پرهیز از خطای «هم‌سان شمردن ساده‌ی بلوک تاریخی و اتحادهای طبقاتی... یا حتا اتحادی مرکب از کارگران و روشن‌فکران» تأکید می‌کند (بوسی - گلوکسمن، ۱۹۸۰، ۲۷۵). از منظر او، بلوک تاریخی فراتر از ائتلاف‌های اجتماعی است؛ از آن‌رو که بر نوع خاصی از رهبری هژمونیک، و نیز گسترش روساخت‌ها دلالت دارد؛ «یک دولت فراگیر» که ریشه در رابطه‌ی ارگانیک رهبران و توده‌ها دارد» (همان‌جا، ۲۷۶). برای بوسی - گلوکسمن، بلوک تاریخی صرفاً یک موضع ماتریالیستی و پاسخی ضداکنونیستی به رابطه‌ی میان لحظه‌های مختلف یک کلیت اجتماعی نیست؛ کوششی است برای بازاندیشی در استراتژی انقلابی در دوره‌ی گذار.

در سنجش با بلوک کارگری - دهقانی بوخارین در سال‌های ۲۶-۱۹۲۵، بلوک تاریخی گرامشی نشان از یک ویژگی جدید و مهم دارد. این بلوک به‌همان اندازه اقتصادی است، که فرهنگی و سیاسی؛ و نیازمند یک رابطه‌ی

ارگانیک مابین مردم و روشن‌فکران، حاکمان و حکومت‌شوندگان، رهبران و رهروان. انقلاب فرهنگی، به منزله‌ی یک روند جاری از متوازن‌سازی فرهنگ و کردار، نه تجملی است و نه به‌هیچ‌رو تضمین‌شده؛ بل که یک بُعد واقعی از خودحکومتی توده‌ها و دموکراسی است. (بوسی - گلوکسمن، ۱۹۸۰، ۲۸۶)

این اشاره به انقلاب فرهنگی حائز اهمیت است. فروسینی (۲۰۰۳، ۹۷-۹۵) و توماس (۲۰۰۹، ۲۳۴-۲۳۲)، تأکید کرده‌اند که چه‌گونه ایده‌ی گرامشی در باب هژمونی تحت تأثیر خوانش او از دغدغه‌ی خاطر لنین درباره‌ی مسأله‌ی انقلاب فرهنگی در دوران نپ نیز قرار داشته است؛ یعنی امکان ارائه‌ی شکل‌های ضروری عقلانیت سیاسی برای فرآیند دگرگونی اجتماعی به توده‌ها. به‌گمان‌ام این نیز یک جنبه‌ی مهم از مفهوم‌پردازی بلوک تاریخی است.

سرشت راه‌بردی مفهوم بلوک تاریخی را می‌توان در یادداشتی جُست در دفتر چهارم، و بازآفرینی آن در دفتر یازدهم، درباره‌ی گذر از شناخت به ادراک و به احساس؛ و وارونه‌آن، از احساس به ادراک و به شناخت. در آن‌جا تأکید بر رابطه‌ی ویژه میان روشن‌فکران و مردم - ملت و نیز رهبران و رهروان است؛ و نیاز به روشن‌فکران نه تنها برای تفسیر مجموعه‌ای از رخ‌دادها به شیوه‌ای انتزاعی، بل که دریافتن «شور» طبقات فرودست و تحول دیالکتیکی آن به «درک برتر از جهان». از منظر گرامشی، شور یک مفهوم اساسی و در همان حال نابسندگی کروی‌های است، که سخن از مسأله‌ی سیاست [معطوف به] هژمونی، و آمیختگی نیروهای مادی و شکل‌های ایدئولوژیکی را به میان می‌آورد؛ امری که باید با شکل‌های جدیدی از هوش‌مندی سیاسی و کنش جای‌گزین شود. درست همین جاست که می‌توان هم‌سانی مفهوم بلوک تاریخی و شرایط هژمونی را دریافت.

اگر رابطه‌ی بین روشن‌فکران و مردم - ملت، بین رهبران و رهروان، و حاکمان و حکومت‌شوندگان برخاسته از پیوندی اندام‌وار باشد، که در آن احساس - اشتیاق به ادراک و سپس شناخت تبدیل شود (نه مکانیکی، بل به‌طور زنده)، آن‌گاه و تنها آن‌گاه است که رابطه‌ی موجود رابطه‌ی نمایندگی خواهد بود. تنها از این پس است که می‌تواند گفت‌وشنودی میان عناصر منفرد رهبران و رهروان، حاکمان و حکومت‌شوندگان رخ دهد، و زندگی مشترکی سامان یابد که با خلق «بلوک تاریخی»، یک‌تنه یک نیروی اجتماعی است. (گرامشی، ۱۹۷۱، ۴۱۸؛

۱۹۷۷a، ۴۵۲؛ ۱۹۷۷a، ۰۶-۱۵۰۵؛ Q۴، §۳۳؛ Q۱۱، §۶۷) (۱۴)

این جاست که مفهوم استراتژی انقلابی هم‌چون پی‌افکندن یک بلوک تاریخی جدید به‌تمامی آشکار می‌شود. ما دیگر نه صرفاً با وحدت ژرف‌ساخت و روساخت‌ها، بل که با شرایط یک دگرگونی اجتماعی ژرف روبه‌روایم؛ و گذار به صورت‌بندی دوباره‌ی گرامشی از کمونیسیم چونان اجتماعی به‌سامان، که در آن جامعه‌ی سیاسی به‌وسیله‌ی جامعه‌ی مدنی جذب می‌شود. (۱۵) این چیزی بیش از ارجاعی ساده به یک ائتلاف اجتماعی است که به تسخیر قدرت سیاسی برمی‌آید؛ زیرا مستلزم ساختن دست‌گاه‌های هژمونیک جدید، و شکل‌های نوین اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیکی و اقتصادی است. برخلاف یک «بلوک بر مَسند قدرت» صرف، بلوک تاریخی «متضمن تکوین تاریخی درازمدت یک نظام هژمونی است، بی‌آن‌که طبقات در آن تنها به انبوه‌ای مکانیکی تبدیل شوند که از جانب دولت یا یک بوروکراسی اداره می‌شود.» (بوسی - گلوکسمن، ۱۹۹۹، ۱۰۴)

به‌رغم آن‌که مفهوم بلوک تاریخی در آخرین مرحله از شرح و بسط‌های گرامشی ناپدید می‌شود، هم‌چنان به‌راستی گره مرکزی در معماری مفهومی **دفترهای زندان** است. و به‌منزله‌ی تلاقی‌گاه استراتژی و تحلیل، نشانگر کوشش او برای نظریه‌پردازی امکان [برساختن] هژمونی در شکل یک‌پارچه آن، به‌مثابه‌ی وحدت دیالکتیکی ژرف‌ساخت و روساخت‌هاست. از این‌رو، از حیث راه‌بردی، نشان می‌دهد که مبارزه برای هژمونی مبارزه‌ای است برای یک بلوک تاریخی جدید؛ به‌دیگر سخن، مفصل‌بندی برنامه‌های گذار، که برخاسته از شکل مبارزه جمعی، ابتکار و آزمون طبقات فرودست، شکل‌های سازمان‌یابی، کردارها و اندیشه‌ورزی‌های سیاسی جدید است.

۳. بلوک تاریخی و اهمیت راه‌بردی آن

چه‌گونه بلوک تاریخی هم‌چون یک گره‌گاه نظری استراتژیک می‌تواند در خدمت بحث‌های امروزمین ما در باب استراتژی چپ قرار گیرد؟ درنگی بر این پرسش^۱ جان‌مایه‌ی فراز حاضر است. با عقب‌نشینی طولانی چپ در پی چیرگی نولیبرالیسم^۲ هم‌راه با فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود»، به‌نظر می‌رسید برای مدتی دراز پرسش از استراتژی اهمیت خود را وانهاده است. آن‌چه گمان می‌رفت ضروری است، اتحاد‌گرد مبارزات پایه‌ای و جنبش‌های مقاومت بود. گفت‌وگوهای راه‌بردی یا به شرح و بسط‌های نظری و یا به فردایی بهتر واگذار می‌شد. حتا با ظهور دگرباره‌ی جنبش‌های اعتراضی توده‌ای از پی جنبش سیاتل در سال ۱۹۹۹، و از سرگیری بحث درباره‌ی استراتژی از سوی دانیل بن‌سعید در سال ۲۰۰۶ (بن‌سعید، ۲۰۰۶)، هنوز طرح‌های راه‌بردی خاصی ارائه نشده‌اند. با این همه، روی‌دادهای اخیر اهمیت این موضوع را بر همه‌ی ما عیان ساخته است؛ از جمله، بحران اقتصاد جهانی از سال‌های پایانی دهه‌ی ۲۰۰۰، و بحران نولیبرالیسم (دومیل و لوی، ۲۰۱۱)؛ بازگشت چشم‌گیر سیاست معطوف به اعتراض توده‌ای از سال ۲۰۱۱ تاکنون؛ بحران پابرجای فرآیند یک‌پارچگی اروپا (لاپاویتس‌اس و دیگران، ۲۰۱۲)؛ و شواهدی از یک بحران هژمونی آشکار در «حلقه‌های ضعیف» جورواجور زنجیره‌ی امپریالیستی، که می‌تواند به‌مدد ترم‌های گرامشی تبیین شود.

درون‌مایه‌ی این بحران‌ها چیزی جز بحران هژمونی طبقه‌ی حاکم نیست. این‌گونه بحران‌ها در یکی از دو حالت زیر رخ می‌نمایند:

اول) زمانی که طبقه‌ی حاکم در کارزار سیاسی عمده‌یی (مثل جنگ)، که به مناسبات آن تأیید توده‌ها را طلبیده و یا به‌زور کسب کرده، با شکست مواجه شود.

دوم) هنگامی که یک‌باره توده‌های عظیمی (به‌ویژه دهقانان و روشن‌فکران خرده‌بورژوا) از ورطه‌ی انفعال سیاسی به قلمرو فعالیت سیاسی گام نهند و درخواست‌هایی را طرح کنند که گرچه بیانی منسجم و ارگانیک نمی‌یابد، ولی روی‌هم‌رفته به‌معنای انقلاب است. این روزها از «بحران اقتدار» [بحران مشروعیت] سخن فراوان است. این بحران چیزی جز بحران هژمونی، یا بحران عمومی دولت نیست. (گرامشی، ۱۹۷۱، ۲۱۰؛ ۱۹۷۷a، ۱۶۰۳؛ Q۱۳.

(§۲۳)

وانگهی، گروه‌بندی‌های سیاسی چپ با چالش قدرت دولتی مواجه‌اند؛ هرچند تجربه‌ی یونان و تسلیم سیریزا به طلب‌کاران نشان می‌دهد که بدون حل مسائل اساسی استراتژی راه شکست در برابرمان گشوده است (کوولاکیس، ۲۰۱۶). تناقض‌های بارز و کاستی‌های تجربه‌ی دگرگونی سوسیالیستی در ونزوئلا و بولیوی (اسپرونک و وبر، ۲۰۱۵)، هم‌چنین گواهِ چالش‌های استراتژیک پیش‌روی ماست. نشانه‌های روبه‌رشد یک بحران سیاسی ژرف‌تر؛ عجز نخبگان حاکم از ارائه‌ی راه‌حل‌های پذیرفتنی، به‌جز نسخه‌ی ریاضتی‌تر و اقتدارگرایانه‌تر از نولیبرالیسم؛ و برآمدن گونه‌های مختلف پوپولیسم دست‌راستی و افراطی؛ تنها بن‌مایه‌های بحران هژمونی را در شکل‌ها و به‌درجه‌های گوناگون آشکارتر می‌کنند. این وضعیت همانند شرایطی است که گرامشی شرح می‌دهد.

آن‌چه وضعیت را وخیم‌تر می‌سازد عبارت از این است که مؤلفه‌های حل بحران با سرعت لازم گسترش نمی‌یابند. آنان که حاکمان دیگر قادر به حل بحران نیستند، اما از قدرت بازداشتن دیگران از حل بحران برخوردارند؛ به دیگر سخن، حاکمان تنها قادر به طولانی‌کردن بحران‌اند. (گرامشی، ۱۹۷۷a، ۱۷۱۸، Q14، §۵۸)

در پرتو نکته‌های یادشده، ما ناگزیر از بازاندیشی از منظر استراتژی و سیاست [معطوف به] هژمونی، و نه صرفاً مقاومت؛ و از حیث تبدیل‌شدن طبقات فرودست به نیروهای پیش‌رو جامعه هستیم. اندیشیدن درباب یک بلوک تاریخی جدید به‌معنای توجه به خصلت فراگیر و به‌هم‌پیوسته‌ی چنین راه‌بردی است، در مقابل محدودساختن آن به پویایی‌های جنبش و ائتلاف‌های انتخاباتی.

پیش از همه، اگر بلوک تاریخی بخشی از یک استراتژی معطوف به هژمونی است، و ناظر بر وحدت دیالکتیکی ژرف‌ساخت و روساخت‌ها؛ این بدان معناست که ما نمی‌توانیم مبارزه را به درخواست‌های ساده‌ی «ضد ریاضتی» فروکاهیم. در عوض، ما می‌باید یک الگوی تولید بدیل را تدارک ببینیم که بر پایه‌هایی جز بازار و سود استوار باشد؛ یک مسیر توسعه‌ی غیرسرمایه‌داری بدیل (به‌منزله‌ی جنبه‌ای از دیالکتیک اقتصاد و سیاست در درون بلوک تاریخی). این الگوی توسعه، نه به‌معنای رشد کمی، یا رشد فزون‌تر سرمایه‌داری، بل که مفهوم نویی از چگونگی استفاده‌ی مناسب از منابع و ظرفیت‌های تولید جمعی و اجتماعی است. این امر شامل شکل‌های جدیدی از برنامه‌ریزی اجتماعی دموکراتیک هم‌راه با تأکید تازه‌ای بر خودمدیریتی، بازیافتن امکان‌های بلااستفاده‌ی تولید، ایجاد شبکه‌های غیرتجاری توزیع، و بازیابی خصلت همگانی کالاها و خدماتی که اینک در معرض تهدید «حصارکشی‌های جدید»‌اند. این مستلزم پافشاری بر خوداتکایی و کاهش وابستگی به جریان‌های جهانی کالاها و منابع، هم‌راه با گسست از برداشت‌های مصرف‌گرایانه از به‌زیستی است.

روی‌کردی از این دست به «برنامه‌ی اقتصادی» گذار، هم‌چون پاره‌ای از یک استراتژی برای یک بلوک تاریخی جدید، نباید صرفاً به‌منزله‌ی کوششی در راستای ابداع شکل‌های اقتصادی بدیل نگریسته شود. این یک فرآیند آزمون جمعی است بر بنیاد تکوین شکل‌های اقتصادی بدیل در درون جنبش‌ها، مبارزه و مقاومت جمعی در برابر کالایی‌کردن فرآورده‌های اجتماعی، دفاع از خدمات همگانی و شکل‌های جدیدی از اقتصاد هم‌پسته، و برای شکل‌های نویی از خودمدیریتی و کنترل کارگری (از اشغال کارخانه‌ها در آرژانتین تا تلویزیون عمومی در یونان در سال ۲۰۱۳). این‌ها صرفاً تبلور «مقاومت» نیستند، بل که هم‌چنین میدان‌های

آزمون جمعی اند که به ما کمک می‌کنند تا دریابیم چه گونه امور می‌توانند به شیوه‌ای متفاوت و غیر سرمایه‌دارانه سامان یابند. به‌رغم اهمیت این تجربه‌ها، چپ نباید به آن‌ها تنها از حیث تجربه‌ی «جنبش‌ها» نظر کند، یا به سیاست اقتصادی صرفاً در چارچوب اقتصاد کلان غیرریاضتی. برخلاف گرایش به نادیده‌انگاشتن برنامه، زیر نام اتحاد سیاسی گرد مخالفت با ریاضت و نولیبرالیسم، اصرار بر این‌که استراتژی برای یک بلوک تاریخی جدید نیازمند مفصل‌بندی یک روایت بدیل در برابر جامعه، و نه سرجمع شکایت‌ها و درخواست‌هاست، واجد اهمیت بسیار است. چنین برنامه‌ای نباید خود را به بازتوزیع درآمد‌ها، افزایش هزینه‌های عمومی و ملی کردن‌ها محدود سازد. برنامه هم‌چنین باید شامل آزمون شکل‌های جدید تولید، مناسبات مبتنی بر خودمدیریتی، شکل‌های جدید کنترل کارگری، و شکل‌های بدیل هماهنگی و برنامه‌ریزی اقتصادی باشد. این درست در مقابل «چرخش پراگماتیستی» برخی حزب‌های چپ اروپایی قرار دارد، که بر تمایزگذاری میان یک سیاست ضدریاضتی معطوف به «نجات جامعه از ریاضت»، از دگرگونی [ساختار] اجتماعی استوار است. برعکس، اکنون زمان اندیشیدن به برنامه‌ی گذار است که هم‌هنگام با خروج از ریاضت در پی آغاز فرآیندی از تحول است، نه تنها در گسست بی‌امان از نولیبرالیسم، بل که هم‌چنین از مناسبات تولید سرمایه‌داری. امروزه این یکی از مهم‌ترین سویه‌های یک استراتژی انقلابی به‌شمار می‌رود.

به‌علاوه، اندیشیدن از منظر یک «بلوک تاریخی» جدید، به‌معنای کوشش چپ برای جانداختن امکان تبدیل نیروهای کار به نیروی پیش‌گام است. تجربه‌ی نیروهای کار کنونی، به‌رغم پراکندگی آن‌ها در جای‌گاه‌های شغلی گوناگون و تضعیف اتحادشان از راه بی‌ثبات‌کاری، زمینه‌ی هژمونی بالقوه آنان را فراهم می‌آورد. پی‌آمد تغییرهای ساختاری سرمایه‌داری، تنها تکه‌تکه‌شدن بیش‌تر نیروی کار جمعی معاصر نیست؛ این نیرو هم‌چنین آموزش‌دیده‌تر، و دسترسی آن به منابع دانش و ارتباطات افزون‌تر شده است؛ و قادر است فریاد اعتراض خود را رساتر بیان کند. وانگهی، در همه‌ی جامعه‌های پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری، آن‌دسته از لایه‌های اجتماعی که جامعه‌شناسی سنتی طبقه‌ی متوسط می‌خواندش - در حقیقت، بخش‌هایی از کارگران فکری، یا آن‌چه پولانزاس خرده‌بورژوازی جدید حقوق‌بگیر می‌نامد - زیر انواع فشارها، نظیر انجماد مزدها، افزایش مانع‌ها در برابر «تحرك اجتماعی رو به بالا»، بار سنگین بدهی‌های شخصی، و بی‌ثباتی شغلی به‌سر می‌برد. از این‌رو، آن‌ها شاهد گسترش شکاف خود با طبقه‌ی سرمایه‌دار هستند، و خود را به آرمان‌های طبقه‌ی کارگر نزدیک‌تر می‌یابند. بی‌کاری توده‌ای (و بی‌ثبات‌کاری) جوانان مولد طغیان‌های اجتماعی است، که احتمالاً در آینده اتفاق خواهند افتاد. بدین‌سان، همه‌ی آن نیروهای اجتماعی که جز فروش نیروی کار خود راهی برای ادامه‌ی زندگی نمی‌یابند، در فعالیت‌های جمعی توده‌ای گردهم می‌آیند؛ و از این ره‌گذر، بستر مادی ائتلاف‌های اجتماعی گشوده می‌شود، که حضور هم‌زمان همه‌ی این لایه‌ها در جنبش‌های اعتراضی توده‌ای گواهی است بر آن: از جنبش خشمگینان اسپانیا و سینتاگما در یونان، تا جنبش اشغال در آمریکا؛ یا سپس‌تر، تا جنبش علیه قانون کار و «خیزش شبانه» در فرانسه؛ یا ائتلاف پشت سر سندرز، و کارزارهای کوربین. شکل‌های تازه‌ای از «گستره‌ی همگانی» و علائق جمعی مشترک پدیدار می‌شوند، که قادر به ایجاد هم‌کاری‌های تاکتیکی در درون جنبش‌های اعتراضی هستند، و از توانایی ساخت‌وپرداخت یک چشم‌انداز نو در فراسوی «نولیبرالیسم واقعاً موجود» برخوردارند.

گرچه دفاع از سنت سوسیالیستی و کمونیستی بایسته است، اما بازنگری در سیاست انقلابی و سوسیالیستی منحصر به موضوع «تزریق» آگاهی سوسیالیستی به درون جنبش نیست؛ این امر مستلزم پرداختن به آرمان‌های جمعی، درخواست‌ها و

بازنمایی‌های ایدئولوژیک است، که از بستر مادی مبارزات امروز نیروهای کار برمی‌خیزند. ایجاد شرایط یک بلوک تاریخی جدید تنها معطوف به صورت‌بندی یک پروژه سیاسی نیست، بل که تمرکز بر روندها و پویایی‌های اجتماعی و تاریخی است، به‌منظور خلق شکل‌های سیاسی نو، که می‌توانند رابطه‌ی جدیدی میان «ژرف‌ساخت» و «روساخت‌ها» بنا کنند.

جهانی‌شدن فزاینده‌ی سرمایه‌داری، پرسش از جای‌گاه این یا آن کشور را در مقیاس بین‌المللی به‌میان می‌آورد. بحث‌های اخیر درون چپ اروپا درباره‌ی منطقه‌ی یورو و اتحادیه‌ی اروپا را باید از منظر راه‌بردی نگریست. گسستن کشورهای پیرامونی جنوب اروپا، مثل یونان، از منطقه‌ی یورو و اتحادیه‌ی اروپا صرفاً ناظر بر مسأله‌ی حاکمیت پولی این کشورها نیست (گرچه این به‌نوبه‌ی خود یک سازه‌ی ضروری در بازیابی کنترل دموکراتیک بر سیاست اقتصادی است). چالش نیروهای کار ارائه‌ی جهت‌گیری بدیل در برابر جامعه است؛ به‌ویژه از آن‌رو که سرسپردگی بورژوازی کشورهای نظیر یونان به «راه اروپایی» نوسازی سرمایه‌داری و فرآیند یک‌پارچگی اروپا، بر «شبه‌بلوک تاریخی» استوار بوده، که کنترل امور مالی مُعرف آن است؛ امری که به بحران ارگانیک آن دامن می‌زند. (دوران و کوشین، ۲۰۱۳)

از این‌رو، تدارک جمعی یک برنامه‌ی انتقالی^(۱۶) مبتنی بر تجربه‌ها، آزمون‌ها و دانش برخاسته از تجربه، به‌هدف برکشیدن نیروهای کار به نیروی رهبری‌کننده‌ی جامعه، بخشی جدایی‌ناپذیر از استراتژی برای یک بلوک تاریخی جدید است.

استراتژی معطوف به بلوک تاریخی نیازمند چالش قدرت سیاسی است. این بحث باز است، و ره‌یافت مقدماتی جُستار حاضر نمی‌تواند به‌همه‌ی جنبه‌های آن بپردازد. می‌خواهم در این‌جا تنها بر این جنبه تأکید کنم، که هرگونه کوششی در راستای برپاداشتن یک دولت دست‌چپی رادیکال، فقط به‌مثابه‌ی پاره‌ای از راه‌بردی یک بلوک تاریخی جدید می‌تواند ثمربخش باشد؛ و تنها به‌شرط تدارک یک برنامه‌ی انتقالی هم‌چون یک روایت بدیل، که می‌تواند سبب‌ساز «رهبری» طبقات فرودست شود؛ و به‌شرط یک فرآیند درازمدت و متناقض از دگرگونی و مبارزه «از بالا» و «از پایین»، و تلاش برای اندیشیدن در چارچوب یک استراتژی انقلابی (بدون نمونه‌های آرمانی، و در همان‌حال با نیاز بی‌وقفه به گسست). این امر نیازمند استفاده‌ی هم‌زمان از قدرت دولتی (رادیکالیزه‌کردن ساختار نهادی و قانونی موجود)، و شکل‌هایی از «قدرت مردمی» در پایین است، بدون ناچیزشمردن مسأله‌ی رویارویی دائمی با نیروهای سرمایه. این همواره یک پرسش باز بوده است در جنبش کمونیستی، از «دولت کارگری» وصف‌شده در چهارمین کنگره انترناسیونال کمونیستی/کمیترن (ریدل، ۱۹۲۲)، تا پیش‌نهاد گرامشی برای یک «مجلس مؤسسان» از نیروهای ضدفاشیست (لیزا، ۱۹۳۳؛ روزن‌گارتن ۲۰۱۱؛ کوچینو ۲۰۱۲)، تا مواجهه‌ی پولانزاس با امکان بالقوه‌ی یک «مسیر دموکراتیک به سوسیالیسم» (پولانزاس، ۱۹۸۰)، و تا تناقض‌های آزمون‌های معاصر در حکم‌رانی چپ، به‌مثل در بولیوی (وبر، ۲۰۱۱). این همان پرسش راه‌بردی باز است، در پس اندیشه‌ی گرامشی گرد مسأله‌ی «جنگ موضعی»؛ که نه در راستای روی‌کرد اصلاح‌طلبانه و گام‌به‌گام، بل که اشاره‌ای است به این واقعیت که به «قدرت دوگانه» نباید چونان فاز به‌نسبت کوتاه پیش از تسخیر قدرت، بل که هم‌چون مؤلفه‌ی اساسی و پایدار سراسر فرآیند گذار، گستره‌ی خودسامان مبارزات، جنبش‌ها و ابتکارهای از پایین نگریسته شود، که دقیقاً خاست‌گاه تدارک و برآمدن یک بلوک تاریخی جدید است. دقیقاً همین آمیزه‌ی قدرت مردمی از پایین و شکل‌های جدید خودمدیریتی، کنترل کارگری، و شکل‌های بدیل هماهنگی اقتصادی است که می‌تواند شرایط تکوین شکل تازه‌ای از «قدرت دوگانه» را پدید آورد؛ به‌بیانی دیگر، برآمدن راستین شکل‌های سیاسی و اجتماعی نوین

غیرسرمایه‌داری. لنین و گرامشی هر دو بر این باور بودند که بدون آزمون‌های سیاسی و اجتماعی گسترده، پیش و پس از انقلاب، که گواه روشن رویش شکل‌های اجتماعی جدید و شیوه‌های نوین سازمان‌دهی تولید و زندگی اجتماعی در بطن مبارزات باشند، هیچ روندی از دگرگونی اجتماعی میسر نمی‌شود.^(۱۷) وانگهی، بدون یک جنبش کارگری نیرومند، بدون جنبش‌های اجتماعی رادیکال، و بدون گسترش کامل همه‌ی شکل‌های قدرت مردمی و خودسامان‌دهی، هیچ دولت دست‌چپی تاب تحمل فشارهایی که بر آن آوار خواهند شد را ندارد.

استراتژی معطوف به بلوک تاریخی در عین حال مستلزم یک پراتیک سیاسی جدید (بالیبار، ۱۹۷۴)، شکل‌های اجتماعی و سیاسی جدید سازمان‌یابی در فراسوی شکل سنتی حزب و اتحادیه‌گرایی سنتی، و فراسوی مرزهای سیاست سنتی پارلماناریستی بورژوایی است. به گفته‌ی اتین بالیبار (۱۹۹۴، ۱۳۶)، مارکس با اجرای یک اتصال (short-circuit) نظری، هم‌پیوندی فرآیند کار و گستره‌ی سیاسی را جای‌گزین جدایی بورژوایی اقتصاد از سیاست کرد، و ضرورت شکل‌های نوینی از فعالیت سیاسی را به‌میان آورد. می‌توان گفت، مفهوم بلوک تاریخی ضرورت مشابهی را از منظر یک راه‌برد معطوف به هژمونی رقم می‌زند. این یک‌سره متناظر است با لزوم شکل‌های تازه‌ی از نهادهای مدنی، در معنای گسترده‌ی آن که گرامشی اضافه می‌کند. به‌سیاق مشابهی، لویی آلتوسر، در جریان مداخله‌ی خود در بحث‌های بیست‌ودومین کنگره‌ی حزب کمونیست فرانسه، تأکید می‌کند که چنین شکل‌های خودسامان‌تشکلیابی توده‌ای ضروری هستند، «تا درخواست‌های خود را تعیین، و از آن‌ها دفاع کنند؛ نخست برای کسب آمادگی در راستای برپایی یک دولت انقلابی، سپس محافظت از آن، و گشودن راه شکوفایی و هم‌هنگام‌زوال، آن» (لویی آلتوسر، ۱۹۷۷، ۱۱)

این به‌هیچ‌رو «راه هموار»ی نیست؛ و نیازمند یک جامعه‌ی درگیر در کشاکش مبارزه برای تغییر راستین ارزش‌ها، اولویت‌ها و روایت‌هاست. هم‌چنین مستلزم نظام اخلاقی جدیدی است از مشارکت و مسئولیت جمعی، از مبارزه و سرسپردگی به تغییر، و عقل سلیم تحول‌یافته و فرهیخته - به‌معنایی که گرامشی از آن مراد می‌کرد. از منظر چنین «جهان‌نگری»ای، آموزش همگانی، بهداشت همگانی، حمل‌ونقل عمومی، حفظ محیط‌زیست، تعیین جمعی و غیرسرمایه‌دارانه‌ی اولویت‌ها، و کیفیت زندگی اجتماعی روزمره، بسی مهم‌تر از کالاهای مصرفی وارداتی و اعتبار ارزان‌اند. استراتژی معطوف به بلوک تاریخی در همان‌حال اشاره به بازتعریف و دوباره از آن خودکردن (re-appropriation) مفهوم مردم دارد؛ و ارجاعی است به فرآیند درهم‌تافته‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی، که از طریق آن مردم می‌توانند دوباره در عرصه‌ی مبارزه ظاهر شوند، نه به‌مثابه‌ی سوژه‌ی انتزاعی پیکره‌ی سیاسی بورژوایی و نه به‌منزله‌ی «جماعت‌های تصویری»، بل که هم‌چون یک ائتلاف ضدسرمایه‌داری بالقوه از طبقات فرودست. این به‌معنای شکل جدیدی از اتحاد مردم است علیه پی‌آمدهای شکاف‌گستر نژادپرستی و افزایش جاذبه‌ی راست افراطی، که می‌کوشد از بن‌مایه‌های بحران هژمونی در بسیاری از دولت‌های پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری بهره‌برداری کند، که خود را در قالب نارضایتی انتخاباتی و حتا اعتراض توده‌ای جلوه‌گر می‌سازد. راست افراطی تلاش می‌کند در پاسخ به نامنی بخش‌های بزرگی از طبقات فرودست، روایتی بیگانه‌هراسانه و نژادپرستانه از «ملت» را هم‌راه با لفاظی پوپولیستی علیه «صاحبان قدرت» به‌دست دهد؛ به‌نحوی که در واقع شکاف در میان فرودستان را دامن زده و بیش‌ازپیش آنان را آسیب‌پذیر می‌سازد.^(۱۸) با این همه، سخن‌سرایی نظریه‌پردازان طبقه‌ی حاکم علیه «پوپولیسم»، صرفاً حاکی از تهدیدی نیست که با برآمد تشکلی‌های

جدید راست افراطی متوجهی حزب‌های سیستمی / نظام‌بنیاد (محافظه‌کار، لیبرال، و سوسیال‌دموکرات) شده است؛ بل که هم‌چنین نمایان‌گر هراس نیروهای سیستمی از امکان شکل‌گیری سیاستی است که به‌راستی می‌تواند، فراسوی شکاف‌های قومی، ترجمان مردم هم‌چون ائتلافی از طبقات فرودست باشد.^(۱۹)

سیاست معطوف به تکوین یک بلوک تاریخی جدید می‌تواند (و باید) هم‌چنین فرآیندی از دانش باشد؛ هم به‌معنای استفاده از دانش انباشته‌ی مردم در جنبش‌های اجتماعی، (چه کسانی بهتر می‌توانند یک بیمارستان یا مدرسه را اداره کنند - فن‌سالاران برگماشته، یا مردمی که به‌طور واقعی در آن‌جاها در حال کار و مبارزه‌اند؟)؛ هم در معنای کمک به اندوختن دانش از جانب مردم، به آموزش نحوه‌ی انجام کارها به‌صورتی متفاوت، و بازآفرینی شکل‌های تازه‌یی از عقلانیت جمعی و یک هژمونی فرهنگی جدید. اگر سازمان‌های سیاسی نتوانند از تجربه‌های واقعی بیاموزند و اگر خود نتوانند فرآیندهای جمعی یادگیری و فراویاندن تجربه‌های مبارزه به راه‌برد سیاسی باشند، آن‌گاه قادر به نقش‌آفرینی در روند دگرگونی‌های اجتماعی نیستند. و اگر مفهوم بلوک تاریخی به‌منزله‌ی وحدت دیالکتیکی میان ژرف‌ساخت و روساخت‌ها، بیان‌گر ابتکارهای سیاسی و جنبش‌های توده‌ای است که می‌توانند بند از پویایی روند تحول بگسلند؛ آن‌گاه گسترش آن ابتکارها و اتحاد مبارزاتی طبقات فرودست جای‌گاهی سرنوشت‌ساز می‌یابد.

سرانجام، این همه نیازمند اندیشیدنی تازه درباره‌ی سوژه‌ی سیاسی جمعی به‌مثابه‌ی قلمرویی تعیین‌کننده برای شکل‌گیری یک بلوک تاریخی جدید است. رخ‌دادهای اخیر همگی گواهِ اهمیت سیاست جبهه‌ای است. در مقابل متافیزیک حزب به‌منزله‌ی ضامن حقیقت و راه درست، ما به مفهوم گسترده‌تری از «جبهه‌ی واحد» نیاز داریم، که نه تنها وحدت بل‌که چونان فرآیندی دیالکتیکی، عرصه‌ای از خود مبارزه، روندی جمعی و دموکراتیک، و آزمون‌گاه ایده‌ها، پروژه‌ها و مسأله‌های حساس باشد.

شایان تأکید است که حزب‌های سیاسی در دنیای مدرن نقش پُراهمیت و چشم‌گیری در اشاعه و گسترش جهان‌بینی‌ها ایفا می‌کنند؛ زیرا آن‌چه در اساس انجام می‌دهند، تدوین اخلاقیات و سیاست متناظر با این جهان‌بینی‌هاست، و به‌سان «آزمایش‌گاه» تاریخی آن‌ها عمل می‌کنند... هرچه بیش‌تر این جهان‌بینی‌ها از بیخ‌و‌بن نوآورانه، و در مقابل شیوه‌های قدیمی تفکر ایستاده باشند، رابطه‌ی نظریه و عمل به‌مراتب فشرده‌تر می‌شود. هم از این‌روست که می‌توان گفت، حزب‌ها پرورندگان عقلانیت‌های نوین فراگیر و یک‌پارچه، و بوته‌های آزمون وحدت نظریه و عمل، هم‌چون یک فرآیند تاریخی واقعی‌اند. (گرامشی، برگردان اصلاح‌شده، ۱۹۷۱، ۳۳۵؛ ۱۹۷۷a، ۱۳۸۷؛ Q11، §۱۲)

برخلاف درک ابزارانگاره‌ی سنتی از سازمان‌یابی سیاسی، که بر بنیاد تمایز میان هدف‌ها و وسیله‌ها استوار است، یک استراتژی انقلابی باید بر شالوده‌ی هم‌سانی هدف‌ها و وسیله‌ها پی‌نهادده شود. این بدان معناست که شکل دموکراتیک این جبهه باید هم‌چنین جلوه‌گاه مناسبات اجتماعی یک جامعه‌ی رهایی‌یافته باشد.

نتیجه‌گیری

رخداد‌های اخیر نشان‌گر امکان تحول سیاسی، و گسستن از «نولیبرالیسم واقعاً موجود» است؛ در همان حال که بدون آمادگی استراتژیک خطر شکست وجود دارد. به‌میزانی که شاهد تکوین یک بلوک تاریخی باشیم، درجات متفاوتی از اثربخشی آزمون‌های مختلف سیاست چپ رادیکال را نظاره خواهیم کرد. از چنین منظری، پایداری و رادیکالیسم تجربه‌های ونزوئلا و بولیوی، به‌رغم هم‌ی تناقض‌های آن‌ها، بیان‌گر شکل‌گیری ناهموار و آزمایشی یک بلوک تاریخی بالقوه بود؛ حال آن‌که، شکست سیریزا، به‌رغم تغییرهای عظیم در جامعه‌ی یونان، نشان‌گر غیاب یک بلوک تاریخی شکل‌یافته است.

چالش‌های قدرت سیاسی و هژمونی به چالش‌های سرنوشت‌سازی تبدیل می‌شوند، هرآینه اگر به سیاست‌رهایی و دگرگونی، و نه صرفاً مقاومت، نظر کنیم. ما نمی‌توانیم از بحث درباره‌ی راه‌برد انقلابی و چشم‌انداز سوسیالیستی برای قرن بیست‌ویکم بپرهیزیم. لازمه‌ی این امر اندیشیدن به مسأله‌ی استراتژی است. چنین دیالکتیکی از استراتژی و تاکتیک‌ها می‌تواند ائتلاف‌های هم‌اکنون موجود، مبارزات، مقاومت‌ها، برنامه‌ها و پیش‌نهادها برای «آرمان‌شهرهای مشخص» را به‌صورت یک بلوک تاریخی بسیار بدیع و نو درآورد؛ یعنی شرایط لازم برای یک فرآیند باز دگرگونی اجتماعی. گرچه بازبینی تجربه‌های سوسیالیستی سده‌ی بیستم ضروری است، اما امروزه سخن گفتن درباره‌ی سوسیالیسم را نمی‌توان به تکرار «شعارهای رایج» درباب قدرت، کنترل و یا دموکراسی کارگری فروکاست. این به‌معنای دامن‌زدن به پویایی مبارزات، و شکل‌های جدید دموکراسی و قدرت مردمی از پایین و برخاسته از دل پیکارهاست؛ و کوششی است برای دوباره از آن خودکردن گستره‌ی همگانی و ابداع قلمروهای عمومی تازه. مفهوهایی نظیر بلوک تاریخی گرامشی امکان بازاندیشی سیاست رادیکال را از منظری استراتژیک فراهم می‌کنند.

* این مقاله در شماره‌ی ژانویه ۲۰۱۸ نشریه‌ی علم و جامعه (Science & Society) منتشر شده است.

** پاناگیوتیس سوتیریس عضو هیات تحریریه‌ی نشریه‌ی ماتریالیسم تاریخی (Historical Materialism) است. سوتیریس مدرس فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی در دانش‌گاه‌های مختلف یونان بوده است. گستره‌های اصلی پژوهش او شامل فلسفه‌ی مارکسیستی، نظریه‌ی امپریالیسم، و استراتژی چپ است. کتاب «یک فلسفه برای کمونیسم: بازبینی آلتوسر» او از سوی انتشارات بریل در دست انتشار است.

سوتیریس هم‌چنین عضو آنتارسیا (جبهه‌ی چپ ضد سرمایه‌داری یونان) بوده و در تابستان سال ۲۰۱۵ به حزب «اتحاد مردمی» پیوست، که به‌ابتکار بیست‌وپنج نفر از اعضای جناح چپ سیریزا، در اعتراض به تمکین اکثریت رهبری این حزب به سیاست ریاضت اقتصادی اتحادیه‌ی اروپا، تشکیل شد. او هم‌اکنون به‌عنوان روزنامه‌نگار و سردبیر در آتن مشغول به کار است. آدرس تماس با او:

پانوشت‌ها

* همه‌ی عبارت‌های داخل قلاب از مترجم است.

۱. یکی گرفتن مفهوم «بلوک تاریخی» با ائتلاف‌های اجتماعی، می‌تواند ناشی از مطالعه‌ی سطحی نوشته‌های پیشازندان گرامشی باشد؛ نظیر جستار او درباره‌ی مسأله‌ی جنوب، که شرحی است بر چگونگی جای‌گزین‌ساختن بلوک ارضی جنوب با اتحادی از پرولتاریا و توده‌ی دهقانان در جنوب: «ضرورت اتحاد میان پرولتاریا و توده‌ی دهقانان در جنوب بیش‌ازپیش اهمیت می‌یابد. تاجایی‌که پرولتاریا از طریق حزب خود موفق به سازمان‌دهی فزاینده و چشم‌گیر توده‌ی فقیر دهقانان به‌صورت مستقل و خودسامان شود، بلوک ارضی جنوب را برمی‌چیند. موفقیت در انجام این وظیفه‌ی ضروری، بیش‌وکم، بستگی به توانایی پرولتاریا در تجزیه‌ی بلوک فکری‌ای دارد که زره منعطف، اما به‌شدت مقاوم، بلوک ارضی را می‌سازد.» (گرامشی، ۱۹۷۸، ۴۶۲)

۲. همه‌ی گفت‌آوردها از دفترهای زندان است. شماره‌ی هر دفتر با نشانه‌ی (Q) مشخص شده است و شماره‌ی یادداشت‌ها با نشانه‌ی (§).

۳. برای تأثیر سورل بر گرامشی در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۹، نگاه کنید به راپون، ۲۰۱۱، ۵-۳۴۰.

۴. درباره‌ی اهمیت مفهوم بلوک تاریخی به‌مثابه‌ی پاره‌ای از دریافت دیالکتیکی، که فراسوی هرگونه یگانه‌انگاری و هر شکل از دوگانه‌انگاری قرار می‌گیرد، نگاه کنید به پرس‌تیبینو، ۲۰۰۴.

۵. درباب درک کروچه از «تمایزها»، نگاه کنید به، فینوکیارو، ۱۹۸۸.

۶. در روایت دیگری از این فراز، در دفتر سیزدهم، به وحدت میان «ژرف‌ساخت و روساخت‌ها» اشاره شده است (گرامشی، ۱۹۷۱، ۱۳۷؛ ۱۹۷۷a، ۱۵۶۹؛ Q۱۳، §۱۰). هم‌چنین نگاه کنید به قطعه‌ی زیر از دفتر دهم: «مسأله این است: با توجه به اصل کروچه‌ای دیالکتیک تمایزها (که به‌عنوان راه‌حلی صرفاً لغوی برای یک ضرورت روش‌شناختی واقعی مورد انتقاد قرار گرفته؛ تاجایی‌که این درست است که نه فقط متضادها، سهل است، متمایزها نیز وجود دارند)، صرف‌نظر از دلالت‌مندی آن بر وحدت روح، چه رابطه‌ای میان لحظه‌ی سیاسی - اقتصادی و دیگر کنش‌های تاریخی وجود دارد؟ آیا این پاسخی نظروزرانه به مسأله‌هایی از این دست است یا، نظر به مفهوم 'بلوک تاریخی' مفروض سورل، صرفاً پاسخی تاریخی است؟» (گرامشی، ۱۹۹۵، ۴۰۰-۳۹۹؛ ۱۹۷۷a، ۱۳۱۶؛ Q۱۰، §۱x)

۷. «بدون نظریه‌ی 'بلوک تاریخی' و وحدت اقتصاد و فرهنگ و، از پی آن، وحدت فرهنگ و سیاست، نظریه‌ی گرامشی درباره‌ی روساخت‌ها، نظریه‌ای مارکسیستی نمی‌تواند بود؛ و 'تاریخ‌باوری' او فراتر از تاریخ‌گرایی کروچه.» (تکسیه، ۱۹۷۹، ۴۹)

۸. «بلوک تاریخی بیش از هر چیز نمایانگر رابطه‌ی درونی ژرف‌ساخت و روساخت‌ها در یک موقعیت انضمامی است، که آن را به نظریه‌ی هژمونی، یعنی به ارزش تاریخی - واقعی روساخت‌ها، پیوند می‌زند. مفهوم بلوک تاریخی سپس‌تر و به تدریج هم‌سنگ موقعیتی می‌شود که در آن پیوستگی کامل ایدئولوژی و اقتصاد، و نظریه و عمل پدیدار می‌شود.» (فروسینی، ۲۰۰۳، ۱۳۲)

۹. نگاه کنید به آرای وُزا، ۲۰۰۹.

۱۰. جوزپه کوسیتو (۲۰۱۶، ۳۱)، بر این باور است که در این‌جا می‌توان حرکت گرامشی را از یک مفهوم نظری به مفهومی عملی - اجرایی از رابطه‌ی میان ژرف‌ساخت و روساخت‌ها مشاهده کرد.

۱۱. «اما اینک بلوک تاریخی چیزی جز ساختن یک اراده‌ی جمعی در گستره‌ی مفهوم هژمونی و بر بنیاد مناسبات تولید معین نخواهد بود. در حالی که کروچه تنها لحظه‌ی وحدت (که برای او نه تاریخی، بل که تاریخ است) را می‌نگرد؛ فلسفه‌ی پراکسیس درمی‌یابد که چه‌گونه وحدت بر زمینه‌ی تناقض‌ها و گسست‌ها ساخته می‌شود، و نه از یگانگی.» (فروسینی، ۲۰۰۳، ۱۳۴)

۱۲. هم‌چنین نگاه کنید به فروسینی، ۲۰۱۰، ۶-۸.

۱۳. «به عبارت دیگر، جامعه‌ی مدنی برای گرامشی نشان‌دهنده‌ی چیست؟ مجموعه‌ای از مناسبات عملی، اجتماعی و ایدئولوژیکی (بافت اجتماعی بی‌اندازه گوناگون، و کل محتوای انسانی یک جامعه‌ی معین)، که بر پایه‌ی مناسبات تولید معین استوار است. این شامل الگوهای رفتاری انسان اقتصادی و نیز انسان اقتصادی - سیاسی می‌شود. از این‌رو، جامعه‌ی مدنی/بژه، سوژه، و جایگاه فعالیت‌های روبنایی است، که به روش‌های متناظر با سطوح و لحظه‌های مختلف، و با استفاده از «دست‌گاه‌های هژمونی» از یک‌سو، و «دست‌گاه‌های قهر» از سوی دیگر، صورت می‌گیرند.» (تکسیه، ۱۹۷۹، ۷۱)

۱۴. در باب اهمیت مفهوم بلوک تاریخی هم‌چون مرجع هژمونی، که از ظرفیت شرح‌وبسط «اندام‌وارانه»ی نظام‌های اجتماعی برخوردار است، نگاه کنید به فیلیپینی، ۲۰۱۵، ۹۲-۸۴.

۱۵. «بلوک تاریخی به صورت‌بندی دوباره‌ی کل پروبلماتیک مارکسیستی زوال دولت به‌منزله‌ی گذرگاهی به‌سوی جامعه‌ای به‌سامان می‌انجامد؛ آن‌جا که جامعه‌ی سیاسی به‌وسیله‌ی جامعه‌ی مدنی جذب می‌شود.» (بوسی - گلوکسمن، ۱۹۹۹، ۱۰۴)

۱۶. درباره‌ی برنامه‌ی انتقالی، نگاه کنید به تروتسکی، ۱۹۸۱.

۱۷. در این مورد، نگاه کنید به توماس، ۲۰۰۹، ۲۴۱-۲۲۸.

۱۸. درباره‌ی رابطه‌ی میان بحران هژمونی و برآمد راست افراطی در یونان، نگاه کنید به سوتیرس، ۲۰۱۵.

۱۹. درباره‌ی بازاندیشی مفهوم مردم، نگاه کنید به سوتیرس، ۲۰۱۶.

منابع

Althusser, Louis. ١٩٧٧. "On the Twenty-Second Congress of the Communist Party." *New Left Review*, I/١٠٤, ٣-٢٢.

———. ١٩٩٨. *Solitude de Machiavel*. Paris: Actuel Marx/PUF.

Balibar, Etienne. ١٩٧٤. *Cinque etudes du materialisme historique*. Paris: Maspero.

———. ١٩٩٤. *Masses, Classes, Ideas: Studies on Politics and Philosophy Before and After Marx*. Translated by James Swenson. London: Routledge.

Bensaïd, Daniel. ٢٠٠٦. "On the Return of the Politico-Strategic Question." <http://www.marxists.org/archive/bensaïd/٢٠٠٦/٠٨/polstrat.htm#po>

Buci-Glucksmann, Christine. ١٩٨٠. *Gramsci and the State*. Translated by David Fernbach. London: Lawrence and Wishart.

Cospito, Giuseppe. ٢٠١٦. *The Rhythm of Thought in Gramsci: A Diachronic Interpretation of the Prison Notebooks*. Translated by Arianna Ponzini. Leiden, The Netherlands: Brill.

Coutinho, Carlos Nelson. ٢٠١٢. *Gramsci's Political Thought*. Translated by Pedro SetteCamara. Leiden, The Netherlands: Brill.

Duménil, Gérard, and Dominique Lévy. ٢٠١١. *The Crisis of Neoliberalism*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.

Durand, Cedric, and Razmig Keucheyan. ٢٠١٣. "Un Césarisme Bureaucratique." In Cedric Durand, ed., *En finir avec l'Europe*. Paris: La Fabrique.

Filippini, Michele. ٢٠١٥. *Una politica di massa. Antonio Gramsci e la rivoluzione della società*. Rome: Carocci Editore.

Finocchiaro, Maurice. ١٩٨٨. *Gramsci and the History of Dialectical Thought*. Cambridge, England: Cambridge University Press.

Frosini, Fabio. ٢٠٠٣. *Gramsci e la filosofia. Saggio sui Quaderni del Carcere*. Rome: Carrocci Editore. ————. ٢٠١٠. *La religione dell' uomo moderno. Politica e verità nei Quaderni del Carcere del Antonio Gramsci*. Rome: Carrocci Editore.

Frosini, Fabio, and Guido Liguore, eds. ۲۰۰۰. *Parole di Gramsci. Per un lessico dei Quaderni del Carcere*. Rome: Carocci Editore.

Gramsci, Antonio. ۱۹۷۱. *Selections from Prison Writings*. London: Lawrence and Wishart.

———. ۱۹۷۷a. *Quaderni di Carcere*. Edited by Valentino Gerratana. Torino: Einaudi.

———. ۱۹۷۷b. *Selections from Political Writings ۱۹۱۰–۱۹۲۰*. Edited by Quintin Hoare. Translated by John Mathews. London: Lawrence and Wishart.

———. ۱۹۷۸. *Selections from Political Writings ۱۹۲۱–۱۹۲۶*. Translated and edited by Quintin Hoare. London: Lawrence and Wishart.

———. ۱۹۹۵. *Further Selections from the Prison Notebooks*. Translated and edited by Derek Boothman. London: Lawrence and Wishart.

———. ۲۰۰۷. *Prison Notebooks. Volume III*. Edited and translated by Joseph A. Buttigieg. New York: Columbia University Press.

———. ۲۰۱۱. *Letters from Prison*. Edited by Frank Rosengarten. Translated by Raymond Rosenthal. New York: Columbia University Press.

Kouvelakis, Stathis. ۲۰۱۶. “SYRIZA’s Rise and Fall.” *New Left Review*, II/۹۷, ۰۵–۷۰.
Lapavistas, Costas, et al. ۲۰۱۲. *Crisis in the Eurozone*. London: Verso.

Liguori, Guido. ۲۰۰۹a. “Mito.” In Liguori and Voza, eds.

———. ۲۰۰۹b. “Georges Sorel.” In Liguori and Voza, eds.

———. ۲۰۱۵. *Gramsci’s Pathways*. Translated by David Broder. Leiden, The Netherlands: Brill.

Liguori, Guido, and Pasquale Voza, eds. ۲۰۰۹. *Dizionario Gramsciano ۱۹۲۶–۱۹۳۷*. Rome: Carocci Editore.

Lisa, Athos. ۱۹۳۳. “Discussion political con Gramsci en la carcel.” <http://www.gramsci.org.ar/λ/۵۳.htm>

Poulantzas, Nicos. ۱۹۷۵. *Classes in Contemporary Capitalism*. London: NLB.

———. ۱۹۸۰. *State, Power, Socialism*. London: Verso.

Prestipino, Giuseppe. 2004. "Dialectica." In Frosini and Liguori, eds.

Rapone, Leonardo. 2011. *Cinque anni che paiono secoli. Antonio Gramsci dal socialismo al comunismo*. Rome: Carroci Editore. Riddell, John, ed. 2012. *To the Masses: Proceedings of the Fourth Congress of the Communist International, 1922*. Leiden, The Netherlands: Brill.

Rosengarten, Frank. 2011. "Introduction." In Gramsci, 2011. Sorel, Georges. 1999. *Reflections on Violence*. Cambridge, England: Cambridge University Press. Sotiris, Panagiotis. 2015. "Political Crisis and the Rise of the Far Right in Greece: Racism, Nationalism, Authoritarianism and Conservatism in the Discourse of Golden Dawn." *Journal of Language Aggression and Conflict*, 3:1, 173-199.

———. 2016. "Rethinking Popular Sovereignty: From the Nation to the People of a Potential New Historical Bloc." <http://www.historicalmaterialism.org/node/249> Spronk, Susan J., and Jeffery R. Webber, eds. 2015. *Crisis and Contradiction: Marxist Perspectives on Latin America in the Global Political Economy*. Leiden, The Netherlands: Brill.

Texier, Jacques. 1979. "Gramsci, Theoretician of the Superstructures." Pp. 48-79 in Chantal Mouffe, ed., *Gramsci and Marxist Theory*. London: Routledge.

———. 1989. "Sur le sens de "société civile" chez Gramsci." *Actuel Marx*, 6, 50-78.

Thomas, Peter D. 2009. *The Gramscian Moment: Philosophy, Hegemony and Marxism*. Leiden, The Netherlands: Brill.

Trotsky, Leon. 1981. *The Death Agony of Capitalism and the Tasks of the Fourth International: The Mobilization of the Masses around Transitional Demands to Prepare the Conquest of Power*. <https://www.marxists.org/archive/trotsky/1937/tp/>

Voza, Pasquale. 2009. "Blocco storico." In Liguori and Voza, eds.

Webber, Jeffery R. 2011. *From Rebellion to Reform in Bolivia: Class Struggle, Indigenous Liberation, and the Politics of Evo Morales*. Chicago, Illinois: Haymarket.